

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقهی سیاست



دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۳



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی
سردبیر: سید جواد حسینی گرگانی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ♦ میرتقی حسینی گرگانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ سید جواد حسینی گرگانی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ♦ قاسم شبان نیا (دانشیار مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ♦ محمد جواد فاضل لنکرانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ ابوالقاسم مقیمی حاجی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ محمد جواد نوروزی (استاد مؤسسه امام خمینی علیه السلام)
- ♦ محمد سعید واعظی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی
طراح جلد: حمیدرضا پورحسین
دبیر اجرایی: حسین حمزه
صفحه آرا: محسن شریفی
مترجمان: سید محمد سجادی (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

دوفصلنامه **مطالعات فقهی سیاست** بر اساس نامه شماره ۳۷۷۴ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۳/۳/۲۹ از شماره سوم به رتبه علمی - پژوهشی ارتقاء یافته است.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقهی سیاست
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸
قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال





The Necessity of Employing the Principles of Governmental Jurisprudence in Deriving Jurisprudential Rulings

*Sayyid Sajjad Izdihi*¹

*Muṣṭafa Rīḍa*²

Abstract

Governmental jurisprudence is not merely a subset of jurisprudential topics but a framework through which jurists derive rulings with the governance and management of society in mind. This approach goes beyond addressing individual believers' personal queries to focus on administering a comprehensive, independent governmental system. Implementing governmental jurisprudence, particularly in the era of religious governance, requires distinct methodologies tailored to the needs of societal administration. This necessitates developing tools and principles unique to governmental jurisprudence. Accordingly, revising and reformulating jurisprudential principles to align with the demands of governing a nation becomes imperative. Using a descriptive-analytical method and a second-order perspective grounded in the methodology of the philosophy of jurisprudence, this research highlights the need to transform traditional jurisprudential principles into those of governmental jurisprudence. The study concludes that existing jurisprudential principles can be adapted, enhanced, and redeveloped to ensure their relevance and effectiveness in deriving rulings suited for governing society. The efficiency, adaptability, and application of these rulings depend on establishing derivational tools aligned with a governance-oriented outlook and the broader needs of society.

Keywords: Jurisprudence, Governmental Jurisprudence, Principles of Governmental Jurisprudence, Traditional Jurisprudential Principles, Transformation of Jurisprudence Principles.

□

1. Full Professor at the Islamic Research Institute for Culture and Thought: sajjadizady@yahoo.com

2. Graduate of Level Four from the Seminary of Qom: eshragh.reza1394@gmail.com

مطالعات فقهیه

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال چهارم، شماره هفتم (بهار و تابستان ۱۴۰۳)
تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۷/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۸

ضرورت بکارگیری اصول فقه حکومتی در استنباط فقه حکومتی

سیدسجاد ایزدهی^۱

مصطفی رضایی^۲

چکیده

فقه حکومتی نه بخشی از مباحث و ابواب فقه، بلکه ناظر به ساختار حکومت و رویکردی فقهی است که فقیه بر اساس آن، در استنباط احکام فقهی، اداره یک حکومت و جامعه را مدنظر قرار داده و استنباط را در تراز اداره یک جامعه و نه پاسخگویی به نیازها و پرسش‌های مومنان در عرصه زندگی شخصی شان، مورد عنایت قرار می‌دهد. تحقق رویکرد فقه حکومتی که در عصر حاکمیت دین در جامعه، از ضرورت‌های عرصه استنباط بوده و مستدعی به کارگیری روش‌های متمایزی متناسب با احکامی در تراز اداره قوانین جامعه مستقل و گسترده است؛ چنان‌که مستلزم ایجاد ابزارها و قواعد استنباطی در قالب اصول فقه حکومتی است. طبعاً ضرورت تحقق فقه حکومتی، می‌تواند دلیلی روشن بر لزوم بازتدوین اصول فقهی در تراز استنباط اداره مدیریت کلان یک کشور به‌شمار رود. این تحقیق، ضمن استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، ناظر به نگاهی درجه دوم و مبتنی بر روش‌شناسی حاکم بر فلسفه اصول فقه، ضرورت تحول اصول فقه در تراز اصول فقه حکومتی را مورد عنایت قرار داده و بدین باور نائل آمده که اصول فقه موجود می‌تواند در راستای تضمین روزآمدی و کارآمدی استنباط احکام متناسب با اداره جامعه، و به‌واسطه اصلاح، تکمیل و بازتولید ابزارهای متناسب، مورد توجه قرار گیرد. چراکه کارآمدی، روزآمدی و اجرای احکام متناسب با نظام اداره، مبتنی بر تحقق ابزار استنباطی متناسب با نگرشی حکومت محور و ناظر به نیازهای کلان جامعه است. واژگان کلیدی: فقه، فقه حکومتی، اصول فقه حکومتی، اصول فقه سنتی، تحول اصول فقه.

۱. استاد تمام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ sajjadzady@yahoo.com

۲. دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم؛ ESHRAGH.REZA1394@GMAIL.COM



مقدمه

اصول فقه، مشتمل بر قواعد استنباطی بوده و ابزاری است که به مجتهد این قدرت را می‌دهد تا با در اختیار گرفتن این قواعد و به‌کارگیری آن در فرایند اجتهاد، استنباطی متناسب با ابزارها و روش‌های استنباطی در امور دینی را مد نظر قرار بدهد. طبعاً اگر این قواعد از ظرفیت لازم برای استنباطی در تراز اداره جامعه برخوردار نباشد، گستره موضوعی فقه، به ساحت امور مومنانه محدود شده و فقه در عرصه اداره امور جامعه، از کارآمدی مناسب برخوردار نخواهد شد. لذا وصول به استنباط فقهی در تراز حکومت دینی، جز با تحقق اصول فقه حکومتی، میسر نخواهد شد. مجتهد در صورت عدم دسترسی به این قواعد و ابزارهای استنباطی یا برخورداری از بهره اندکی از آنها، قادر نخواهد بود استنباطی در تراز اداره جامعه کلان را تضمین نماید. بدیهی است که این نقصان، می‌تواند در کارکردهای مطلوب نظام اسلامی در اداره و سرپرستی جامعه خلل ایجاد کند.

سیر تحول فقه و اصول فقه شیعه در مسیر تاریخ، گویای این حقیقت است که عالمان شیعی همواره ناظر به تحولات زمانه و ضرورت بازتولید ابزارهای استنباطی، ضمن تحفظ بر اصول دانش‌های اسلامی، تحولاتی را در آن رقم زده‌اند. در این راستا، ضمن پاسخ مناسب و روزآمد به نیازهای جامعه اسلامی، اداره مطلوب جامعه و تحقق اغراض و غایات دین در جامعه را مورد عنایت قرار داده‌اند. از این روی، عالمان اصولی شیعه در راستای رسالت کلان شریعت در راهبری فرد، جامعه و حکومت، در امتداد تحولات اصول فقه، اصول را ناظر به نیازهای زمانه خویش، می‌دانند.

«در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان... همه اینها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رایج جهان آماده و فراهم شود؛ این کار حوزه‌هاست. با اجتهاد، این کار عملی است. اگر ما این کار را نکنیم، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به حذف دین از صحنه زندگی بشر، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به انزوای روحانیت. این، معنای تحول است. این حرکت نوبه‌نوی اجتهادی، اساس تحول است.» (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۷/۲۹)

آنچه حکم به ضرورت تحول اصول فقه در تراز اداره حکومت می‌کند، تحقق جمهوری اسلامی به سرپرستی و اداره ولیّ فقیه است که مستلزم تحول ظرفیت فقه شیعی در راستای



استنباط شئون کلان جامعه و اداره جامعه بر اساس هنجارهای فقهی است. روش‌ها و ابزارهای استنباطی باید متناسب با موضوع یا مسئله مورد استنباط بوده و از توانایی حل آن مسئله برخوردار باشند، به بیان دیگر، روش‌ها و قواعد اصول فقه سنتی عمدتاً در راستای حل موضوعات و مسائل زندگی مومنانه (و نه اداره زندگی کلان جامعه)، مورد استفاده قرار می‌گیرند. بنابراین، شایسته است به گونه‌ای بازتولید شوند که از توانایی پاسخ مناسب به موضوعات عرصه نظام سیاسی برخوردار بوده و بازتولید احکام عرصه فقه حکومتی را عهده‌دار باشند. فقه حکومتی در این مسیر، نیازمند اصول فقهی حکومتی است که هویتی روزآمد و تکامل یافته نسبت به اصول فقه موجود دارد.

«اصول آن‌طوری که هست نباید باشد و آن‌طوری که نیست، باید باشد و آنچه را که ما نداریم، باید اضافه کنیم. آنچه که نداریم و باید اضافه کنیم آن است که ما در یک نظام پُر برکت هستیم که تاکنون چنین نظامی نبود. این نظام، یک فقه حکومتی هم می‌خواهد، فقه حکومتی مسبوق به قواعد فقهی حکومتی است، یک؛ مسبوق به اصول حکومتی است، دو؛ تا ما اصول حکومتی مدوّن نداشته باشیم، قواعد حکومتی مدوّن نداشته باشیم، فقه حکومتی هم نخواهیم داشت» (جوادی آملی، ۱۳۹۳)

آنچه در این خصوص باید مورد اهتمام قرار بگیرد، پاسخ به این سوال است که آیا از اصول فقه موجود می‌توان فقهی حکومتی به غرض استنباط احکام و قوانینی در تراز اداره کشور بازتولید کرد یا این که این غایت، مستلزم اصلاح و تکمیل خلأهایی است که اصولیان به خاطر عدم مواجهه با حکومت و مسائل آن در طول سالیان متمادی عصر غیبت، بدان نپرداخته‌اند یا این که ضرورت بازتولید اصول فقه حکومتی جز به واسطه طرحی نو و ساختاری جدید میسر نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد استنباط احکام در تراز پاسخ به سوالات و نیازهای مکلفان در عرصه زندگی مومنانه مستلزم استفاده از ابزارهایی است که امروزه در اصول فقه مورد عنایت اصولیان قرار می‌گیرد، این درحالی است که استنباط احکام و قوانین نظام اداره یک کشور و پاسخ به نیازهای جامعه‌ای کلان، مستلزم بازتولید ابزارها و قواعدی متمایز است.

این تحقیق مباحث فلسفه اصول فقه را به عنوان موضوعات درجه دوم اصول مورد بحث قرار می‌دهد، چنان‌که روش‌شناسی فهم فلسفه مضاف، با روش‌شناسی اصول فقه متفاوت است. بر این اساس، در این تحقیق، از یک سو، مسائل اصول فقه مورد توجه قرار نمی‌گیرد و از سوی دیگر از روش‌شناسی مصطلح در اصول فقه نیز در این تحقیق، استفاده نمی‌شود، بلکه



آنچه در این تحقیق، به عنوان روش و منبع مورد استفاده برای استدلال، به کار گرفته خواهد شد، ناظر به روش‌شناسی رایج در فلسفه‌های مضاف است که مشتمل بر اموری چون: «ادله عقلی»، «ضرورت‌های ناظر به زمانه و شرایط»، «مناسبت حکم و موضوع» و «اعتبارات عقلانی» است. گرچه ممکن است به تناسب به عباراتی از فقیهان یا اصولیون در این خصوص استناد شده و به ادله نقلی به عنوان شاهد مستند شود. بنابراین در این اثر، «ضرورت بازتولید اصول فقه حکومتی» به غرض تحوّل اصول فقه حکومتی و در راستای بحث از یکی از مباحث اصلی فلسفه اصول فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌دهد، طبعاً انتظار تشریح سایر مباحث فلسفه اصول فقه مانند: «چیستی، غرض، موضوع، محمولات، نظام مسائل، فوائد، گستره، رویکردها و ...» را نباید از این اثر داشت.

۱. دیدگاه‌ها در خصوص تحول در اصول فقه

حرکت تنها انتقال مکانی از این نقطه به مکان دیگر نیست، بلکه تبدیل از قوه به فعلیت خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۷۴) و این روند نو به نو شدن و تکاملی نیازمند به شش مؤلفه است: «مبدأ (ما مِنْهُ)، منتها (ما إِلَيْهِ)، فاعل (محرک)، قابل (متحرک)، مسافت (ما فِیْهِ) و زمان. مبدأ، آغازگاه حرکت است و منتها، پایانه و مقصد آن. مراد از محرک، مبدأ به حرکت درآورنده و مراد از متحرک، شیء در حال حرکت است.» (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۰۴) در این راستا باید وضعیت فعلی به درستی رصد شود و مقیاس غایت مطلوب نیز به نحوی صحیح درک گردد تا بتواند با تحلیل صحیحی از مبدأ و منتها به نقطه مورد توقع دست یافت. لذا اگر از جایگاه فعلی اصول فقه تحلیلی اشتباه باشد و به درستی مقصد در نظر گرفته شده لحاظ نگردد، مسیر دستیابی بدین اصول فقه نیز آنگونه که باید فهم نخواهد شد. بر همین اساس در کیفیت تحول در اصول فقه، نظریات گوناگونی وجود دارد که ناشی از دو فهم بیان شده است.

۱-۱. دیدگاه تحول‌ناپذیری اصول فقه

اعتقاد به کفایت اصول فقه سنتی به جهت استنباط همه مباحث نوپدید و در دو سطح استنباط نیازهای مومنانه مکلفان و استنباط به غرض اداره امور جامعه، می‌تواند ناشی از دو ایده کلان باشد؛ برخی ممکن است معتقد به ضرورت تدوین اصول فقه حکومتی نباشند که به طبع، نوع نسبت سیاست و دین در تفکرات آنها بی‌ریز این بینش خواهد بود؛ چراکه باور حداقلی به



دخالت دین در سیاست و حکومت و گستره محدود فقه در استنباط امور مومنانه مکلفان یا نگاه مضیق به کارکردهای دین، سبب عدم اعتقاد به پشتوانه تئوریک حکومت دینی با اصول فقهی در این تراز خواهد بود؛

«بررسی ابواب کتاب‌های فقه و مسائل توضیح المسائل‌های مراجع تقلید به‌خوبی نشان می‌دهد که قلمرو استنباط احکام از کتاب و سنت و توانایی‌های علم فقه در طی قرون گذشته تا کجا بوده است و محصول آن چه نیازهایی را برآورده است... به نظر می‌رسد گستره احکامی که در توضیح المسائل‌ها و کتاب‌های فقهی و چند مسئله معدود دیگر که برشمرده بیان شده، همان گستره توانایی‌های علم فقه است و ممکن است کم یا بیش مسائلی هم به آن‌ها اضافه شود. در واقع ظرفیت اصلی علم فقه همان است که در کتب فقه و توضیح المسائل‌ها و آن موارد جدید و مانند آن‌ها دیده می‌شود و نه چیزی بیشتر از آن» (مجتهدشستری، ۱۳۹۶، ص ۳۵۳)

در نگاه کلان دوم، برخی ظرفیت موجود در اصول فقه سنتی را ابزار و روش‌های مناسب برای دستیابی به فقه حکومتی می‌دانند و معتقدند اگر تا به امروز چنین اصول فقهی شکل نگرفته است، به سبب عدم بهره‌وری کافی از این ظرفیت بوده است. توجه به ابزارهایی چون مطلق و مقید، عام و خاص و سایر قواعد اصولی موجود، در این رویکرد می‌تواند ابزاری برای فهم، استنباط و استناد به آیات و روایات قرار گیرد و نیازهای روز را در موضوعات مختلف تحت پوشش قرار دهد که در ادامه برخی گفتارها در این زمینه ارائه می‌گردد. در این دیدگاه، لزوم به روز شدن مباحث امری انکارناپذیر است همچنان که در طول ادوار گذشته، همواره به روزرسانی سبکی و محتوایی امری متداول در اصول فقه شیعه، بوده است. به عنوان نمونه، چینش مباحث در کتب اصولی الذریعه الی اصول الشریعه سیدمرتضی با معارج الاصول محقق حلی تفاوت‌های متعددی دارد، چینش کتب شهید صدر نیز در دوران معاصر با تغییرات متعددی نسبت بدان‌ها روبه رو شده و نشانه ذات تحول در روند تدوین متون از حیث شکلی و محتوایی در طول تاریخ است؛

«بعضی‌ها خیال می‌کنند هر موضوعی که باید در علم اصول مورد بحث قرار گیرد، پیش‌تر گفته شده است و همه موضوعات مورد نیاز استنباط، بررسی شده است. در حالی که این‌طور نیست. امروزه بسیاری از مباحث اصولی هستند که در علم فقه کاربرد دارند، ولی در علم اصول به آنها پرداخته نشده است؛ مثل تنزیلیات شرعی» (زارعی سبزواری، ۱۳۹۹).

در اندیشه کفایت، درهای علم اصول نسبت به برخی مباحث جدید بسته نخواهد بود و



تغییر در ساماندهی محتوا بر اساس نیازهای روز نیز مانعی ایجاد نخواهد نمود؛ بلکه گاهی ضروری است. البته سطح نیاز به تغییر در اصول به مقداری نیست که بتوان آن را اصلاح، تکمیل یا تحول نام نهاد بلکه می‌توان با تهذیب‌هایی به کاربری بالاتری از اصول فقه دست یافت.

ممکن است با رشد علم فقه و تراکم روزافزون نیازهای جدید، تغییراتی نیز در علم اصول ایجاد شود و لزوم به روزرسانی بیشتری محسوس گردد. در این بین امکان دارد نیاز به مباحث اصول بیشتر حس شود و ابوابی نیز به حاشیه بروند، لذا اینچنین نیست که تمام مباحث اصولی برای همه دوره‌ها ثابت و لایتغیر باشد. همانطور که «مقدار نیاز به علم اصول، با توجه به مباحث فقه، شرایط زمانی، استعداد و ویژگی‌های فقیه، یکسان نیست، لذا اجتهاد در قرن‌های اول و دوم، مؤونه کمتری داشت و نیاز به پاره‌ای از بحث‌های اصولی دوره‌های بعد، نداشت» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۶۷۸).

بنابراین اصول فقه موجود مشتمل بر مباحث کلان و قابل تطبیقی چون سیره عقلا، عرف، ظواهر، عقل و... است. دقت نظر در آنها می‌تواند در دوران کنونی نیز گره‌گشایی کند. این امر نشان می‌دهد اصول فقه سنتی بیش از تکمیل و تحول نیازمند به آسیب‌شناسی در نوع کاربست‌ها و تطبیق پیوسته مباحثش با نیازهای فقهی روز است تا بتوان از ظرفیت گسترده آن حداکثر استفاده را نمود؛

«باید بگویم که جایی را سراغ ندارم که لازم باشد دلیل خاصی را بر دانش اصول فقه اضافه کنیم تا بتوانیم به مسائل آن پاسخ دهیم... با اصول عملیه‌ای که حجت هستند، می‌توان فتاوای کارآمدی که زندگی دنیای مردم را نیز تنظیم کند به دست آورد. به‌طور کلی هر علمی اعم از اصول، فقه و علم پزشکی و حتی علوم انسانی، در طول تاریخ و همین امروز در حال تغییر و تحول است. وقتی مسائل و دیدگاه‌های مختلف پیش روی این علوم قرار می‌گیرد، این علوم گسترش پیدا می‌کند و برخی از موضوعات در این‌ها کهنه می‌شود و کنار گذاشته می‌شود. علم اصول فقه هم به‌طور کلی به همین صورت است.» (صرامی، ۱۴۰۲)

اصول فقه سنتی، بسان ابزاری است که در عین پیچیدگی، کاربردهای انبوهی دارد، لذا تفاوت خواهد کرد که چه کسی از این ابزار بهره می‌برد. در مواجهه با اندیشه تحولی در خصوص اصول فقه می‌توان به دو نگره کلان اشاره نمود؛ دو اندیشه تحول‌ستیزی و تحول‌گریزی که در مقابل آنها تحول‌گرایی و تبدل‌گرایی است. حد جامع دو تفکر نخست،



جمود بر گذشته و عدم میل به تغییر و تکامل است با این تفاوت که نگره تحول‌ستیزی، هر نوع تغییر را نادرست قلمداد خواهد کرد و قائلین به تغییر را دارای خطا و انحرافی فکری می‌نامند. در نگره تحول‌گریزی، ضرورتی برای تغییر دیده نمی‌شود و به دنبال آن، تکاپو و تعمقی برای استکمال نیز وجود ندارد.

هر دو اندیشه در شکل‌گیری فقه حکومتی راهگشا نخواهد بود و قادر نیست بنای تحول در تراز اداره زندگی مؤمنانه در سطوح اجتماعی و حکومتی را ایجاد نماید بلکه ضرورت پاسخگویی به نیازهای نو به نو جامعه، استنباط مباحث مد نظر جامعه و ارائه دیدگاه فقه شیعه در ساحت‌های فردی، اجتماعی و حکومتی و استنباط به جهت ارائه احکام در تراز اداره نظام سیاسی، مستدعی است در فرایند همسویی با تحولات جامعه، به بازتولید ابزارها و روشهای استنباطی اصول فقه مبادرت شود. تحول اصول فقه در راستای همسویی با نیازهای نوبه نو، به معنای دگرگونی و تبدل اصول فقه نیست؛ تبدل‌گرایی به مثابه نادیده انگاشتن تراث ارزشمند اصولیان سابق و بریدن از سیره علمی و گرانقدر سیره سلف و آثار سابق، نه تنها مطلوبیتی ندارد؛ بلکه به از دست دادن میراثی غنی و گرانبها می‌انجامد. اصول فقه به عنوان دانشی که در طول تاریخ، رشد یافته و دارای دوره‌های متفاوتی از تحول بوده است، همچنان می‌تواند متناسب با نیازهای جامعه به حرکت تکاملی خویش ادامه داده و با تکیه بر آثار گذشتگان و تراث اصولی موجود، علاوه بر فراهم کردن مقدمات استنباط احکام در تراز زندگی مومنان، قدرت استنباط برای فقیهان در تراز اداره جامعه را نیز فراهم آورد.

۱-۲. دیدگاه اصلاح و تکمیل

لزوم ایجاد ابواب جدید جهت ارتقا کارآمدی اصول فقه در سطوح مختلف و حذف مباحثی که بیشتر نقش حاشیه‌ای و تطویلی دارند، شاکله دیدگاه اصلاح و تکمیل را شکل می‌دهد. در این دیدگاه اصول فقه کارآمد است؛ اما سطح کنش‌گری آن باید افزایش پیدا کند و همگام با تکمیل ابوابی جدید، حذف زوائد نیز، باید صورت بگیرد. همچنانکه مرحوم نائینی در بحث حقیقت شرعیه بیان نموده است: «این بحث فایده‌ای ندارد؛ زیرا بنا بر تحقیق، اساساً مورد مشکوک در خطابات و الفاظ شارع وجود ندارد تا در مراد استعمالی آن شک کرده و شک خود را به واسطه این قاعده برطرف سازیم» (نائینی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۳).

در این رویکرد لازم است تورم‌هایی که در گستره و محتواهای فعلی وجود دارد از بین برود



تا باعث پویایی این علم در مقام تعلیم و استنباط گردد. در این راستا، هرآنچه در راستای اهداف علم اصول نبوده و کارکرد فقهی نداشته باشد، جزء زوائد محسوب خواهد شد. البته ممکن است از نظرگاه این اندیشه، وجود چنین مباحثی - که تنها ثمره علمی داشته نه فقهی -، جهت تقویت بنیه تحلیلی دانش‌پژوه اموری ضروری تلقی شود و فوائد آن به رشد ذهن اجتهادی کمک کند؛ چراکه اجتهاد صرف یادگیری چند قاعده فقهی نیست. چالش‌هایی از این قبیل، می‌تواند رکود ذهنی اصولی را تبدیل به فکری خلاق، جوال و پویا کند.

علاوه بر این، مباحثی در ادوار مختلف اصول ناتمام رها شده که دامنه آن به مراتب نیازمند بسط و گفتگوی بیشتری است. ادله اربعه به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مباحث اصول، هنوز نتوانسته به نحوی منقح جایگاه خود را پیدا کند و به عنوان ابزارهایی کارآمد در استنباط شریعت در سطح حداکثری مورد استفاده قرار گیرد؛ «اصول فقه ما مباحث زیادی را مطرح کرده است ولی نتوانسته این مباحث را خوب باز کند. مثل بحث منابع؛ منابع ما قرآن، عقل، سنت معصوم و اجماع است. سؤال این جاست که آیا مباحث موجود در اصول فقه ما درباره این منابع کافی است؟ قطعاً خیر.» (علیدوست، ۱۳۹۶)

در علم اصول، مباحث نقلی و عقلی متعددی با یکدیگر خلط شده همانند برخی از مباحث فلسفی یا فقهی که از علم خودشان به علم اصول سرریز شده‌اند. لذا تفکیک مباحث و ساماندهی مسائلی اختصاصی این علم نیز، یکی دیگر از شئون اصلاحی اصول به شمار می‌رود؛

«جمعی از بزرگان اخیر هم فیلسوف بودند و حکم اصولی مسائل فلسفی را با مسائل اصولی مخلوط کرده‌اند که به عنوان خلط حقایق و اعتباریات از آن بحث می‌شود... معلوم می‌شود اخیراً اینها با مسائل فلسفی مخلوط شده است. مسائل فلسفی در جای خودش محترم است اما مسائل اعتباری و قانونی و حکمی و شرعی، اینها خودش عالم دیگری دارد. عالم انشا در کل، چه کار به عالم ایجاد دارد؟!» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۳)

بنابراین لازمه پیشبرد مسائل فقهی، شکل‌گیری اصولی پویاست. این پویایی با اضافه شدن روزافزون ابواب جدید و گستردگی بیش از پیش مسائل به دست نمی‌آید، بلکه ضروری است اصول، سیال و منطبق با موضوعات روز بتواند نقش پشتوانگی خود را برای فقه ایفا نماید و این مهم، با پیرایش‌هایی در اصول و اصلاح و تکمیل مباحث در دسترس خواهد بود.



۳-۱. دیدگاه اصول فقه مضاف

با وجود این که جوامع همواره شاهد تحول در موضوعات بوده و ایجاد موضوعات و مسائل جدید در هر عصری، پدیده‌ای رایج تلقی می‌شود، اما توسعه دانشها و تحولات در عصر حاضر - به واسطه توسعه فناوری‌ها و علوم جدید - شتابی فراوان گرفته است. تولید هر ابزار، روش و نرم افزاری، به ایجاد مسائل بسیاری انجامیده است. لذا ضمن این که پاسخ به این حجم وسیع از مسائل تخصصی، ذیل فقه به معنای عام، امری مشکل به نظر می‌رسد، استنباط مجموعه‌ای مسائل در یک عرصه تخصصی از دانش، مستلزم نگاهی نظام‌مند به حوزه‌های تخصصی و کشف روابط بین مسائل فقهی رایج مربوط به آن حوزه تخصصی است. طبعاً استنباط این مسائل مستلزم طرح «فقه مضاف» است که با نگاهی تخصصی، شبکه‌ای از مسائل موجود را شناسایی کرده و ضمن تحلیل و بررسی روابط بین آنها، خلأهای موجود را شناخته و برای برطرف کردن آنها، افق‌های تازه پژوهشی را نسبت به مسائل حیطه تخصصی ارائه می‌دهد. با نظر داشت شبکه مسائل عرصه تخصصی، بررسی و شناسایی شبکه ادله مرتبط با مسائل رایج و جدید در بین ابواب مختلف فقهی، ضرورتی انکارناپذیر جلوه می‌کند. لذا فقه مضاف ضمن بازشناسی مجموعه مسائل حوزه تخصصی فقهی، مجموعه این مسائل را ذیل گرایش واحد و موضوع مشابه در نظر گرفته و خلأهای فقهی متناسب با این عرصه را مورد شناسایی قرار داده است و بالتبع باید با تکمیل شبکه ادله، نسبت به حلّ مسائل مشابه افق‌گشایی کند.

بر این اساس، فقه مضاف با ایجاد شبکه مسائل تخصصی هر عرصه و کشف شبکه ادله مرتبط با آنها، دست فقیه را در شناسایی ادله و استناد به آنها باز کرده و کارکردی مضاعف در حل مسائل مستحدثه خواهد داشت. در نتیجه با شناسایی ادله متعدد و ایجاد پیوند بین آنها و مسائل، نیاز فقیه برای رجوع به عموماً و اطلاعات یا اصول عملیه در مسائل مستحدثه به حداقل می‌رسد.

پذیرش فقه‌های مضاف، مستدعی اصول فقهی ناظر به همان عرصه از فقه است. با تحقق فقه مضاف که معلول افزوده شدن مسائل، پیچیدگی‌های موضوعات و خلق پدیده‌های متکثر جدید در دنیای امروز است، شکل‌گیری اصول فقه‌های مضاف به آن عرصه به جهت استنباطی متناسب با آن عرصه و ادله متناسب با آن، ضرورت می‌یابد. فقه مضاف در صورتی نسبت به مسائل تخصصی یک عرصه از دانش یا گرایش، به صورت اثربخش، کارآمد و روزآمد، پاسخگو خواهد بود که مبتنی بر ابزار استنباطی متناسب با آن باشد. بر این اساس، فقه مضاف را می‌توان زمینه ایجاد اصول فقهی متناسب با آن دانست. این اصول فقه، فارغ از اقتضانات



اصول فقه به معنای عام نبوده و صرفاً از اختصاصاتی متناسب با موضوعات عرصه تخصصی خویش برخوردار خواهد بود.

اصول فقه عام قادر نیست آنگونه که باید به نیازهای فقهی در عرصه فقه‌های مضاف را به نحوی تفصیلی پاسخ دهد. بر این اساس در کنار نیاز به اصول فقه‌های مضافی که برای کارآمدسازی استنباط در عرصه شریعت در سطوح گوناگون اجتماعی جامعه مؤمنین وجود دارد، اصول فقه مضاف به حکومت نیز جهت پیشبرد استنباط‌های ناظر به فهم و کارکرد ساختار، شکل، کارکردها و کارگزاران حکومت، ضروری به نظر می‌رسد. اصول فقه ناظر به حکومت، در عرض گرایش‌های دیگر از اصول فقه خواهد بود نه اصول فقهی حاکم بر گرایش‌های تخصصی از اصول فقه. در این حالت، همچنانکه فرایند استنباط، به اصول فقه اقتصادی، اخلاقی، تربیتی و... نیاز دارد، نیازمند اصول فقه حکومت نیز خواهد بود تا زیرساخت استنباطی برای احوال حکومت از حیث حاکمیتش بر جامعه باشد. بنابراین اصول فقه موجود در این رویکرد، نقش پشتیبانی اصول فقه مضاف را بر عهده خواهد داشت و عالم اصولی با تکیه بر عمومات موجود در اصول فعلی و انضمام موضوعات مرتبط به تناسب علم مورد نظر، می‌تواند به تفتیح اصول فقه مضافی متناسب با آن رشته روی بیاورد. فلسفه و مقیاس حرکت از اصول فقه مطلق به مضاف، ناظر به نقصان و به دنبال آن، اصلاح و تکمیل اصول فقه مطلق نیست؛ بلکه راجع به نوع اقتضانات استنباط در عرصه فقه‌های مضاف است. به عنوان مثال در راستای دستیابی به اصول فقه ناظر به فقه اقتصاد، عالم اصولی می‌تواند با تکیه بر ظرفیت اصول فقه موجود و احیاناً تغییری در سازماندهی مباحث، برخی قواعد و ابواب جدید ناظر به فقه اقتصادی را بازتولید کند.

در این نگاه، به سبب گسترش روزافزون موضوعات فقهی، به خاطر ورود حجم گسترده‌ای از مباحث جدید، نیاز به اصول فقه متناسب با چنین عرصه‌هایی افزایش پیدا خواهد کرد؛ طبعاً لزوم نگارش اصول‌های مضاف، به معنای ناکارآمدی اصول فقه سنتی نیست، بلکه اصول فقه مضاف در کنار اصول فقه موجود، رسالتی به تناسب استنباط موضوعات و مسائل عرصه خویش، خواهد داشت.

۴-۱. دیدگاه اصول فقه حکومتی

با شکل‌گیری دوران رنسانس و پیشرفت علوم مادی غرب و به وجود آمدن پیچیدگی‌های روزافزون در شئون مختلف زندگی بشری، روند استنباط فقهی ما نتوانست خود را با این سرعت



تطبیق دهد؛ «حوزه دیروز از دنیای زمان خود عقب‌تر نبود؛ بلکه جلوتر هم بود. شما نگاه کنید در آن روز علمای ما چقدر محصول علمی و فقهی و کلامی برای مردم زمان خودشان دارند... اما امروز، اینگونه نیست. امروز، حوزه علمیه از زمان خودش خیلی عقب است. حساب یک ذره و دو ذره نیست.» (خامنه‌ای؛ دیدار جمعی از نخبگان حوزوی، ۱۳۷۴/۹/۱۳)

از عصر حضور تا به امروز، سیر تطور اصول فقه و کیفیت احتیاج جامعه به استنباطات فقهی، امری مشهود است؛ به طوری که قبل از زمان غیبت، اصحاب به سبب حجم محدود نیازهای جامعه و به طبع احتیاج غیروسیع به اصول فقه، نیاز چندانی به اعمال قواعد اصولی نمی‌دیدند و اصول در بسیط‌ترین شکل موجود خود قرار داشت؛ «بسیاری از اصحاب، به دلیل مراجعه به اهل بیت و امکان دسترسی به آنها، نیازی به اعمال قواعد نداشتند. گرچه بسیاری از قواعد در منابع و روایات وجود داشت، اما مجال اعمال آنها فراهم نیامد، چون فراهم آمدن این مجال فرع بر نیاز است و نیازی وجود نداشت.» (سبحانی، ۱۳۸۱: ج ۳، ص ۱۴۰)

لکن در پیامد پیروزی انقلاب اسلامی و ضرورت استنباط مباحث و مسائل مطرح در نظام اسلامی، رویکردی از فقه مدّ نظر قرار گرفته است که به جای این که پاسخ به نیازهای فردی در گستره احوالات شخصیه مومنان را مورد استنباط قرار دهد، نیازهای کلان جامعه اسلامی به غرض اداره مطلوب و کارآمد نظام اسلامی را مورد تأکید قرار داده و اصلاح نظام سیاسی بر اساس مقتضیات فقه اسلامی را هدف‌گذاری کرده است.

فقه حکومتی به عنوان رویکردی فقهی که استنباط احکام فقهی در تراز اداره یک حکومت و جامعه و نه پاسخگویی به نیازها و پرسش‌های مومنان در عرصه زندگی شخصی شان را مدّ نظر قرار می‌دهد، مستدعی بکارگیری روش‌های متمایز و متناسب با احکامی در تراز جعل قوانین اداره جامعه است. چنان که فقه حکومتی مستلزم ایجاد ابزارها و قواعد استنباطی در قالب اصول فقه حکومتی، مشتمل بر اصولی کلان و ناظر به همه سطوح فردی و اجتماعی است؛ به بیان دیگر، لازمه اداره و سرپرستی اجتماع در سطح نظام سیاسی، مستلزم استنباط در همه این عرصه‌ها به جهت اداره مطلوب و کارآمد نظام سیاسی است، لذا رویکرد اصول فقه حکومتی مترادف با اصول فقه مضاف به گرایشی مشخص از فقه نیست. مطابق منطق اصول فقه حکومتی، اصول فقه نباید ناظر به عرصه فردی و حتی معطوف به ساحت‌هایی خرد از نظامات اجتماعی باشد؛ بلکه لازم است حاکم بر زمان و مقتضیات جامعه و نه حل شده در هاضمه آن حرکت کند تا بتواند تمهیدگر استنباط فقهی کلان به معنای جامع نیازهای فرد و جامعه و حکومت باشد.



با وجود این که اصول فقه موجود تاکنون ناظر به نیازهای زمانه پیش رفته است اما با ورود به دوره حکومت دینی پس از انقلاب اسلامی، ضرورت به وجود آمدن فقه حکومتی و به تبع آن اصول فقهی در تراز حکمرانی و اداره جامعه بیش از پیش نمودار گشته است. نظرگاه تدوین اصول فقه حکومتی به معنی نادیده گرفته شدن ظرفیت‌های فعلی اصول فقه و مجاهدت‌های تاریخی علمای اصول نیست؛ بلکه ناظر به تحقق حکومت اسلامی و ابزار استنباط ناظر به اداره آن است و این لازمه اصل تکامل در طول تاریخ است؛ «تحول در علم اصول نیز یک مسأله‌ای قدیمی است، «نهج‌الحديث فی اصول‌الفقه» برای تحول در این علم بود که از زمان مرحوم آیت‌الله شیخ محمدحسین اصفهانی پایه‌گذاری شد و در واقع می‌خواستند اصول فقه جدیدی را ارائه کنند، البته این‌ها نتوانستند به جایی برسند و شهید صدر در حقیقت توانست تحولاتی ایجاد کند. تحول اگر ریشه‌ای باشد به گونه‌ای که ما را از کتاب قدما بیگانه کند هرگز مصلحت نیست. چون این‌ها مایه‌های علمی ما هستند و باید تدریجی حاصل شود؛ علم اصول باید مورد تجدیدنظر قرار بگیرد ولی نه این که از این گونه آثار منقطع شویم. علم اصول باید مورد تجدیدنظر قرار بگیرد والا خواهد مرد، علم موجود زنده‌ای است که باید تکامل پیدا کند.» (سبحانی، ۱۳۹۸) بنابراین اصول فقه حکومتی به معنی گرایش خاصی به اصول نیست و حکومت را از سایر بدنه‌های اجتماعی جدا نخواهد کرد بلکه ناظر به تحقق عینی و تحقق کارکردهای دین در شئون گوناگون حیات انسان خواهد بود و این بدون وجود ابزاری کارآمد در جهت اجرای شریعت در لایه‌های گفتمانی اجتماع میسر نیست.

۲. ضرورت بازتولید اصول فقه حکومتی

دستیابی به اصول فقه حکومتی در مسیر بسنده‌گری به وضع موجود، اصلاح و تکمیل آن و حتی تدوین اصولی در مقیاس خرد و مضاف ممکن نخواهد بود. لازم است بر اساس سه ضرورت و در عین حال راهبرد کلان روزآمدی، کارآمدی و تحصیل ابزاری جهت اداره و سرپرستی جامعه، به اصولی در تراز حکمرانی دینی دست یافت. چنین اصولی می‌تواند علاوه بر تأمین نیازهای نظامات مختلف اجتماعی، سامان‌بخش روابط آنها در عرصه‌های داخلی و خارجی باشد.

۲-۱. بازتولید به معیار ضرورت روزآمدی

تطور و دگرگونی فقه در مسیر نو به نو شدن و روزآمدی، یک ضرورت انکارناپذیر است. فقه شیعی زمانی قادر خواهد بود همگام با تمدن رقیب با داعیه جهان‌شمولی، گفتمان خود را گام



به گام پیش ببرد که از زمانه خود عقب نماند و در فهم مسائل، پردازش و خروجی‌های استنباطی همسو با نیازهای زمانه پیش رفته بلکه از آن جلوتر باشد. فقه زمانی قادر خواهد بود برای موضوعات گوناگون در عرصه‌های مختلف فقه مضاف، احکام متناسب ارائه کند که از اصول فقهی در این قامت بهره ببرد. لذا اصول فقه حکومتی، ابزاری روزآمد برای اداره جامعه بوده و شرایط مطلوب نظام سیاسی را تضمین کرده و با پرهیز از روزمرگی، در مقتضیات روز هضم نمی‌گردد.

اداره مطلوب و جامع شئون مختلف حکومت، مستدعی حل معضلات فراگیر جامعه در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... بوده و نیازمند نظریه‌ای جامع در خصوص حیات انسانی از بدو حیات تا زمان مرگ است. این جامعیت با محدود شدن فقه در موضوعاتی مضیق یا اقتضائات عصری، همسانی ندارد؛ چنان‌که جامعیت فقه، نشان دهنده لزوم طرح کلان، جامع و پویای آن برای حل مسائل جامعه و مستدعی ضرورت روزآمدی احکام ناظر به عرصه حکمرانی است: «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است.» (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۲۱، ص ۲۸۹)

علاوه بر این، با وجود این که درک صحیح از مقتضیات زمان و مکان و موضوع‌شناسی مناسب، می‌تواند فقیهان را در استنباط روزآمد مباحث کمک کند، اما این امر به معنای بی‌نیازی از ایجاد ابزارها، روش‌ها و ادله متناسب با حل هر مسئله نخواهد بود. زیرا علاوه بر شناخت تخصصی موضوعات و مراعات زمان و مکان در شناخت موضوع، درنهایت، درکی روزآمد از موضوع ارائه می‌کند، اما موضوعات روزآمد و نوپدید، در بسیاری از مواقع به واسطه استناد به اطلاقات و عمومات قابل استنباط نبوده بلکه ظرفیت اصول فقه موجود برای حل مناسب آن نیز کافی نخواهد بود. فقه در صورتی می‌تواند فلسفه عملی و تئوری حقیقی برای اداره حیات انسان در همه شئون تلقی شود که بتواند پشتوانه‌ای اصولی در این تراز را بازتولید کند. چه آن‌که پاسخ مناسب فقهی و هم‌طرزی استنباط با نیازهای حقیقی و روزآمد انسان و جامعه به گونه‌ای است که اصول فقه بتواند مبتنی بر قواعد و اصول برخاسته از رویکرد حکومتی، کلان و روزآمد، مسائل جامعه را استنباط نماید. استنباط مبتنی بر اصول متناسب با روزمرگی، تحول‌ناپذیری، کلان‌گریزی، گرچه ممکن است پاسخگوی مسائل مستحدثه باشد،



لکن این رویکرد مغایر با هدف‌گذاری فقه حکومتی به ملاک اداره و سرپرستی جامعه بوده و خروجی آن، احکامی در تراز پاسخ به نیازهای مؤمنان در عرصه اداره کلان جامعه نخواهد بود. اگر اصول فقه قادر به ارائه قواعد، اصول و ابزاری جهت فهمی روزآمد از قرآن کریم در شئون گوناگون حیات انسان نباشد، نمی‌تواند استنباط فقهی به‌روز و متکی بر آیات و روایات را به ارمغان بیاورد. عدم توان برای تأمین نیازهای گوناگون و ایجاد خلأهای معرفتی و عملی، موجب سلب کارایی مناسب در استنباط از منابع وحیانی می‌گردد. از سوی دیگر، با عنایت به این‌که عدم درگیر شدن فقه با معضلات فراگیر روز و مسائلی که اداره کلان جامعه در گرو آن است از اسباب روزمره‌گی فقه است. اصول فقه باید در تراز مطرح شود که رویکرد حکومتی و مبتنی بر منطق اداره جامعه‌ای کلان و نه ضرورتاً مجموعه‌ای از افراد موجود در آن جامعه، داشته باشد. چه‌این‌که این تراز از اصول فقه، این امکان را به فقیه خواهد داد که موضوعات نظام حکمرانی را در چرخه‌ای هماهنگ و در یک کل منسجم درک نماید و روند استنباطی خود را محصور در ظرف زمان فعلی ننماید.

۲-۲. بازتولید به معیار ضرورت کارآمدی

مسأله اصلی در کارآمدی یک سیستم، تشریح مؤلفه‌های کارآمدسازی آن است. برای رسیدن به نظامی کارآمد، غایت نهایی و اهداف میانی متعددی نقش‌آفرینی می‌کنند. گاهی مشاهده می‌شود اهداف میانی تحت عنوان غایت و علت کارآمدساز برشمرده می‌شوند در حالی که کارآمدی یک نظام را باید در درون آن نظام جستجو کرد. مواردی چون رضایت‌مندی اجتماعی که خارج از سیستم و احساس و کنشی در درون مخاطب است، نمی‌تواند ملاکی بر راهیابی و قدرت راهبری و کارایی یک نظام باشد. کارآمدی و تأثیرگذاری دو مقوله کاملاً مجزا هستند. توجه به نسبت دستیابی به غایت‌های در نظر گرفته شده در سنجش میزان کارآمدی یک نظام و سیستم، امری است که در تعاریف متعددی از کارآمدی مورد لحاظ قرار گرفته است؛ «قابلیت و توانایی رسیدن به هدف‌های تعیین‌شده و مشخص. سنجش مقدار کارایی از طریق مقایسه مقدار استاندارد با هدف یا مقدار کیفیتی که عملاً به‌دست آمده، انجام می‌شود.» (آقابخشی،

۱۳۸۷، ص ۴۴۶)

اصول فقه در دوران فعلی از محور و سیر حرکتی مشخصی برخوردار نیست و همین امر سبب شده که در عرصه بیرونی تکلیف فقه نیز، تا حد زیادی روشن نباشد و مباحث گوناگون



بدون انتظام لازم و سازماندهی ناظر به غایت، ارائه شوند. صرف این که اصول فقه، ابزار استنباط فقهی است، سبب غایت‌مندی اصول فقه و ساماندهی گستره مباحث آن نخواهد بود؛ بلکه غایتی به‌مثابه راهبرد باید بر این علم حاکم باشد تا خط مشی و الگوی حرکتی آن را به سمت این غایت هدایت نماید. غایت اداره و سرپرستی جامعه، از این ظرفیت برخوردار است که فقه را در روندی تطوری و تدریجی به هدف‌گذاری کلان خود برساند. این غایت‌مندی در راستای کارآمدی، رفته‌رفته نقاط خلأ پیش روی اصول فقه و به دنبال آن فقه را نشان خواهد داد و قوای استنباطی مجتهد را به سمت بهره‌وری از منابع کارآمد و همسو با این غایت، سوق خواهد داد.

زمانی که قواعد اصولی ناظر به غایت حکمرانی و اداره مطلوب جامعه پی‌ریزی نشود، خروجی آن کاهش قدرت پاسخگویی به نیازهای روز در انبوهی از پیچیدگی‌های ارتباط فزاینده و چندلایه‌گی مسائل و موضوعات دوران مدرن را به دنبال خواهد داشت؛ و اصول و فقه نخواهند توانست از ظرفیت واقعی خویش به صورت حداکثری در مواجهه با مقتضیات روز و ملزومات آن استفاده نمایند. لذا تا زمانی که اصول فقه بدین مقیاس نرسد، نه تنها تحصیل غایت ابزاری از اصول فقه برای اداره و سرپرستی جامعه، بعید خواهد بود بلکه فرایند استنباط بر مدار غیرمنظم، ناسازوار، غیرفرآیندی و با انبوهی از گسست‌ها در جامعه دینی پیش رفته و جامعه نیز در بحران ناکارآمدی در گزینش میان شریعت و سنت و نوزایی مدرن، متحیر خواهد ماند.

۲-۳. ضرورت بازتولید ابزار استنباط اداره جامعه

شکل‌گیری اصول فقه حکومتی، فهم فقیه را نسبت به شریعت و مدالیل گوناگون نقلی دگرگون می‌سازد. در واقع اصول فقه، اصول فهم مجتهد از شریعت است و هرچه این اصول مضیق‌تر باشد، دایره فهمی و استنباطی فقیه را نسبت به شریعت محدودتر خواهند نمود. در همین راستا نمی‌توان با تکیه بر اصول فقه حکومتی، اسلام را تنها به مجموعه معارف تعریف نمود؛ بلکه اسلام بعینه همان حکومت است و حکومت نیز همان اسلام و خداوند حکومت و ولایت را عین با یکدیگر قرار داد؛ «مسأله، مسئله حکومت است، مسئله، مسئله سیاست است، حکومت عدل سیاست است، تمام معنای سیاست است. خدای تبارک و تعالی این حکومت را و این سیاست را امر کرد که پیغمبر به حضرت امیر واگذار کنند.» (همان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)



فقه به معنای فهم عمیق و درک حقایق خفیه دینی است که از سطح فهم عموم جامعه فراتر بوده و فقیه قادر به تعمق و بهره‌وری از آن است و سنخ آن با علم و برداشت‌های صوری و ظاهری متفاوت است؛ «فقه به معنای فهم و ادراک دقیق، عمیق، ژرف‌نگرانه و موشکافانه در آن موضوع است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹، ص ۱۴۸) فقه دستیابی به علمی غائب با علمی ظاهر است که نشان می‌دهد از علم اخص خواهد بود». (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۶۴۲)

نسبت اضافی بین اصول و فقه دال بر این است که اصول، ابزار دستیابی به این فهم خواهد بود. اگر این ابزار ساحت کارکردی اش معطوف به فقهی فردی باشد، فهم فقیه را نیز به همان نسبت تنزل خواهد داد؛ «اصول فقه، اصول فقه نیست بلکه اصول فهم است.» (علیدوست، ۱۴۰۲) لذا نوع تلقی و فهم فقیه از نسبت دین با سیاست، دین با حکومت و رسالت فقه در قبال حکومت، راهبرد او در مقام استنباط فقهی و تلقی او از ظرفیت‌های فقه شیعه را روشن خواهد کرد. ضروری دانستن اصول فقه حکومتی، حاکی از نوع نگاه متعالی فقیه نسبت به مؤلفه‌های بیان شده است همچنانکه وجود چنین اصول فقهی در گذر زمان سبب ارتقا نگاه جامعه فقهی نسبت به مقیاس کارآمدی فقه در عرصه داخلی و جهانی خواهد شد.

بنابراین در گام اول، اصول فقه حکومتی فهم فقیه را دستخوش تغییرات سازنده خواهد کرد. در گام بعد، ابزاری جهت اداره جامعه و فراتر از شئون شخصی مکلفین به او ارائه خواهد داد و نوع کنش‌گری او را نسبت به موضوعات کلان حکومتی و تمدنی به مقیاس قابل توجهی رشد خواهد داد. در حقیقت فقهی که بدون نظر به تحولات پیوسته درونی و بیرونی و روابط حقیقی به هم تنیده اجتماعی و منصرف از نگاه تمدنی دین، به بیان فتاوی فردی برای حصه‌ای محدود از مقلدین بپردازد، از این ابزار کنشی تعیین‌کننده بهره لازم را نبرده، ظرفیت‌های دین را به درستی فهم ننموده است و اصول فقه آن، فاقد تئوری فرآیندی، حداکثری و فراگیر برای همه مخاطبین دین (عموم انسان‌ها) است. همانند نظرگاهی که دخالت محدود فقه در تمدن را دخالتی بالعرض معرفی می‌کند؛ «اگر فقه در گوشه‌ای از معیشت دخالت کند، آن دخالت عرضی است و جزو مقولات حقیقی فقه نخواهد بود. به بیان دیگر، اگر فقه در امور تمدنی و اجتماعی نظری داشته باشد، این اظهار نظر بالعرض است و در واقع فقه از موضوعی سخن گفته که از جنس خود آن نیست. (سروش، ۱۳۹۲، ص ۱۳۷) تمدن و سرپرستی اجتماعی با مقوله فقه بیگانه است و فقه، ارتباطی با مقوله تمدن، حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد.» (همان، ۱۳۹۳، ص ۱۶۳). این در حالی است که دخالت فقه در نظام معاش و معاد جامعه انسانی، دخالتی



بالذات و برخاسته از ظرفیت‌های کلان و تمدنی آن است و تا زمانی که اصول فقه نقش مضاف به چنین فقهی را ایفا نکنند، در تراز حکمرانی و اداره جامعه در ساحت ملت - و فراتر از آن، امت - نخواهد بود. لذا گستره فقه و ضرورت رجوع به اصول فقه حکومتی در سطوح فردی و موضوعات خرد و مستحدثات نخواهد بود بلکه به راهبرد سرپرستی اجتماعی و حکومتی و با رویکرد کلان و نظام‌مند خواهد بود تا شأنی از شئون اداره جامعه بر زمین نماند.

نتیجه‌گیری

نوع رویکرد به فقه، نظرگاه ضرورت و کیفیت اصول فقه را شکل خواهد داد. در این میان، رویکرد حداقلی نسبت به کارکردهای دین در عرصه‌ها و نظامات گوناگون اجتماعی، نقش به‌سزایی در نوع بینش نسبت به کیفیت مطلوب اصول فقه خواهد داشت همچنان که میزان تسلط نسبت به ظرفیت‌های اصول امروزی و غایتی که باید در روندی تطوری به سمت آن حرکت شود، نقش به‌سزایی در نوع نگرش اصولی نسبت به اصول فقه ایده‌آل و تراز دارد. بنابراین نوع نگرش نسبت به اصول فقه، مقوله‌ای تصادفی نبوده و کاملاً برخاسته از عوامل بیان شده است. باور به وجود اصول فقهی در قامت اداره و سرپرستی جامعه که بتواند در عین روزآمدی، کارآمد باشد و منظومه فکری فقیه را به سمت بایدها و نبایدهای اداره جامعه در سطح حکومتی سوق دهد، زائیده درک ضرورت‌ها و ظرفیت‌هایی است که در نوع اصول فقه شیعی وجود داشته و باید در روندی تدریجی آن را از قوه به فعلیت رساند و تراش اصول تشیع را که همچون فقه بیشتر ناظر به زمانه بوده، وارد طرح‌ریزی فرازمانی و تمدنی در زمینه تئوری و اجرا نمود.



فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹) کفایة الاصول، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ ششم.
۲. آقابخش، علی (۱۳۸۷) فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، چاپ اول.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳) سخنرانی در کنگره بزرگداشت آخوند خراسانی؛ B2n.ir/g3-0101.
۴. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۷۴) بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی؛ B2n.ir/778480.
۵. خمینی، روح الله (۱۳۸۷) صحیفه امام، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ دهم.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶) مفردات الفاظ القرآن، بیروت: ذوی القربی، چاپ هفتم.
۷. زارعی سبزواری، عباسعلی (۱۳۹۹) مصاحبه با رهنما پژهش؛ B2n.ir/z-7922.
۸. سبحانی، جعفر (۱۳۸۱) تهذیب الاصول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ سوم.
۹. _____ (۱۳۹۸) سخنرانی در همایش «نقش علم اصول در تفسیر قرآن کریم»
<https://B2n.ir/m09705>
۱۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۹۲) مدارا و مدیریت، تهران: صراط، چاپ دوم.
۱۱. _____ (۱۳۹۳) قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران: آگاه، چاپ دوم.
۱۲. شبستری، محمد مجتهد (۱۳۹۶) نقد بنیادهای فقه و کلام، نشر الکترونیکی در مرکز نشر آثار و افکار محمد مجتهد شبستری.
۱۳. صرامی، مهدی (۱۴۰۲) گفتگو با شبکه اجتهاد؛ B2n.ir/f98279.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۶) نهایت الحکمه، قم: جامعه مدرسین، چاپ دهم.
۱۵. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۶) پیش‌اجلاس اصول فقه، ساختار جدید با توسعه گسترده؛ B2n.ir/t98492.
۱۶. _____ (۱۴۰۲) نشست علمی رابطه متقابل علم اصول و دانش کلام؛ B2n.ir/q59142.
۱۷. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰) التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ سوم.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۳) بازخوانی دیدگاه بزرگان در باب اصول فقه؛ B2n.ir/f5384.
۱۹. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳) اسفار، تهران: مؤسسه بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ چهارم.
۲۰. نائینی، محمد حسین (۱۴۱۷) اجود التقریرات، قم: مصطفوی، چاپ دوم.